

لیبرالیسم و محدودیت‌های عدالت

مایکل سندل
ترجمه‌ی حسن افشار



Liberalism and the Limits of Justice

Michael Sandel

لیبرالیسم و محدودیت‌های عدالت

مایکل سنیل

ترجمه: حسن افشار

نمونه خوانی، صفحه‌آرایی: بخش تولید نشر مرکز

طرح جلد: سمید زاشکائی

چاپ اول ۱۳۹۴، شماره‌ی نشر ۱۱۴۷، ۱۶۰۰ نسخه، چاپ نوبهار

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۱۳-۲۵۸-۴

نشر مرکز: تهران، خیابان دکتر فاطمی، روبه‌روی هتل لاله، خیابان باباطاهر، شماره‌ی ۸

تلفن: ۳-۴۶۲-۸۸۹۷۰ فاکس: ۸۸۹۶۵۱۶۹

Email: info@nashr-e-markaz.com

همه‌ی حقوق چاپ و نشر این ترجمه برای نشر مرکز محفوظ است.
تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن به هر شیوه، از جمله: فتوکپی، الکترونیکی، ضبط و ذخیره در سیستم‌های بازیابی و بخش بدون دریافت مجوز قبلی و کتبی از ناشر ممنوع است.
این اثر تحت حمایت «قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان ایران» قرار دارد.

سرشناسه: سندل، مایکل ج. - ۱۹۵۳ م. - Sandel, Michael

عنوان و نام پدیدآور: لیبرالیسم و محدودیت‌های عدالت

مشخصات ظاهری: شش، ۲۱۸ ص.

پادداشت: عنوان اصلی: Liberalism and the Limits of Justice

پادداشت: واژه‌نامه، کتاب‌نامه، نمایه

شناسه‌ی افزوده: افشار، حسن، ۱۳۳۲، مترجم

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۳۸۳۹۴۷۷

فهرست

۱	یادداشت مترجم
۱۳	پیشگفتار: لیبرالیسم و اولویت عدالت
۱۴	مبانی لیبرالیسم: کانت در برابر میل
۲۰	سوژه‌ی استعلایی
۲۴	اعتراض جامعه‌شناسانه
۲۶	وظیفه‌گرایی با چهره‌ی هیومی

۱

۲۹	عدالت و سوژه‌ی اخلاقی
۳۰	اولویت عدالت و تقدم خود
۳۹	لیبرالیسم بدون متافیزیک: وضعیت اولیه
۴۴	مقتضیات عدالت: اعتراض‌های تجربی
۵۷	مقتضیات عدالت: پاسخ وظیفه‌گرایانه
۶۳	در جست‌وجوی سوژه‌ی اخلاقی
۶۷	خود و دیگری: تقدم کثرت
۷۱	خود و غایاتش: سوژه‌ی مالکیت
۷۷	فردگرایی و حقوق جمع

۲

۸۴	مالکیت، استحقاق، و عدالت توزیعی
۸۴	از اختیارگرایی تا برابری خواهی

- ۹۱..... شایسته‌سالاری در برابر اصل تفاوت
- ۹۶..... دفاع از دزرای‌های جمعی
- ۱۰۲..... مبنای استحقاق
- ۱۱۷..... حقوق فردی و اجتماعی: کی مالک چیست؟

۳

- ۱۲۶..... نظریه‌ی قرارداد و توجیه
- ۱۲۷..... اخلاقیات قرارداد
- ۱۳۲..... قراردادهای و براهین قراردادگرایی
- ۱۳۶..... لیبرالیسم و تقدم رويه
- ۱۴۶..... در حجاب چهل به راستی چه می‌گذرد؟

۴

- ۱۵۸..... عدالت و خیر
- ۱۵۸..... وحدت خود
- ۱۶۰..... قضیه‌ی تبعیض مثبت
- ۱۷۴..... سه تعبیر از جمع
- ۱۸۱..... عاملیت و نقش تأمل
- ۱۸۹..... عاملیت و نقش انتخاب
- ۱۹۲..... شأن خیر
- ۱۹۶..... معرفت‌شناسی اخلاقی عدالت
- ۲۰۱..... عدالت و جمع
- ۲۰۳..... جمع‌بندی: لیبرالیسم و محدودیت‌های عدالت
- ۲۰۳..... برنامه‌ی آزادی‌بخش وظیفه‌گرایی
- ۲۰۷..... سیرت، خودشناسی، دوستی
- ۲۱۳..... کتاب‌شناسی
- ۲۱۷..... نمایه

یادداشت مترجم

مکتبی را که ما امروزه به نام لیبرالیسم می‌شناسیم، می‌گویند جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴) فیلسوف انگلیسی پی افکند. اصولی از آن چون مدارای مذهبی، برابری حقوقی، یا آزادی بیان را، پراکنده، کسانی پیش از او نیز مطرح کرده بودند. انقلابی‌ترین اصلی که لاک بدان افزود این بود که حکومت بدون رضایت مردم مشروعیت ندارد. در کتاب مشهورش که مختصراً دو رساله نام گرفت، نوشت بنابراین حکومتی که رضایت مردم را ندارد باید سرنگون شود. همان‌جا مدعی شد که خدا همه‌ی انسان‌ها را برابر آفریده و از این‌رو برابری حق طبیعی آدمیان است. او همچنین منکر حق الاهی شد که آن زمان برای حکومت‌ها قائل بودند.

جان لاک از تفکیک قوای حکومت نیز سخن گفت، که بعد مونتسکیو (۱۶۸۹-۱۷۵۵) فیلسوف فرانسوی در کتاب *روح القوانين* خود از آن دفاع کرد و آزادی سیاسی را بدون آن محال شمرد. مونتسکیو حکومت‌ها را به سه دسته‌ی پادشاهی و جمهوری و استبدادی تقسیم کرد و جمهوری را نظامی دانست که رهبرانش برگزیده‌ی مردم‌اند و تکیه‌اش بر اصل فضیلت است.

تامس پین (۱۷۳۷-۱۸۰۹) فیلسوف انگلیسی که از برکت کتاب پرنفوذش *عقل سلیم* به پدر انقلاب آمریکا مشهور شده بود، نوشت که افراد آزادانه با یکدیگر قراردادی برای تشکیل حکومت منعقد می‌کنند و حکومتی که بر اساس این قرارداد نباشد حق حیات ندارد. این مفهوم قرارداد را فیلسوف فرانسوی، ژان ژاک روسو (۱۷۱۲-۱۷۷۸) نیز در کتابش *قرارداد اجتماعی* توضیح داده بود، ولی تازگی نداشت

و فیلسوفان از دیرباز بدان پرداخته بودند. افلاطون آن را برای برقراری عدالت لازم دانسته و در جمهور نوشته بود: «هنگامی که مردم بی عدالتی می‌کنند و بی عدالتی می‌بینند و هر دو را می‌آزمایند... می‌اندیشند که بهتر است میان خود قرار بگذارند که هیچ یک را نداشته باشند. از این جاست که قوانین و توافقات برمی‌خیزد و آنچه قانون حکم می‌کند قانونی و عادلانه شمرده می‌شود» (تأکید از من است).

فیلسوف انگلیسی، جِرمی بنتم (۱۷۴۸-۱۸۳۲) ضمن دفاع از آزادی‌های فردی، مشرب سودگرایی را پی ریخت که می‌گفت هر آنچه بیشترین خوشنودی را برای بیشترین کسان فراهم آورد درست‌تر است؛ یا به عبارت دیگر، مطلوب آن است که بر خوشی بیفزاید و از ناخوشی بکاهد. هنری سیجویک (۱۸۳۸-۱۹۰۰) فیلسوف اخلاقی‌گرا و اقتصاددان سودگرایی دیگر مدعی شد که بیشترین خیر در ایجاد بیشترین لذت است.

وجه اقتصادی لیبرالیسم را اندیشمندانی چون آدام اسمیت (۱۷۲۳-۱۷۹۰) پروراندند. او در کتاب ثروت ملل توضیح داد که دولت‌ها چگونه می‌توانند ثروت کشور و رفاه مردم را بیفزایند و توصیه کرد که دولت‌ها فقط «دست‌نایب» بی‌طرفی در اقتصاد باشند تا خود مردم با انگیزه‌ی سودجویی سبب رونق و رفاه شوند. این هدف برای ثروت‌اندوزی که پیش از آن گناه به شمار می‌رفت توجیه اخلاقی فراهم می‌آورد.

اندیشمند لیبرال دیگر، جان استوارت میل (۱۸۰۶-۱۸۷۳) که مشهورترین اثرش درباره‌ی آزادی است، ابتدا خواستار موضع بی‌طرفانه و کمترین دخالت دولت در اقتصاد بود و سنگ تجارت آزاد را به سینه می‌زد، اما بعد گرایش‌های سوسیالیستی پیدا کرد و دموکراسی اقتصادی را بهتر از سرمایه‌داری دانست. او توصیه کرد که از سرمایه‌داران سلب اختیار شود، کارگران در تعاونی‌های کارگری متحد شوند، و مدیرانشان را خود انتخاب کنند.

لیبرالیسمی که ابتدا مخالف شدید دخالت دولت‌ها در امور اقتصادی بود در اواخر قرن نوزدهم با واقعیت‌هایی روبه‌رو شد که ناگزیر از تجدید نظرش کرد. رشد اقتصادی در اروپا متوقف شده بود و بیکاری و تنگدستی به ویژه در شهرهای بزرگ صنعتی پیدایم کرد. فرد خودساخته‌ی آرمانی لیبرال‌ها به قیمتی تولید می‌شد که دیگر صرف نمی‌کرد. کمابیش همه‌ی آزادی‌ها را به دست آورده بود و فارغ از

دخالت دولت‌ها و بی‌اعتنا به جامعه از حقوق خود دفاع می‌کرد. اما لیبرال‌ها هرگز سعادت فرد را به قیمت محرومیت جامعه نخواستند. از این رو در عقب‌گردی مدعی شدند که آزادی فرد در صورتی قابل توجیه است که در شرایط اجتماعی و اقتصادی مساعد تحقق یابد. این لیبرال‌ها ادعا کردند شرایط مساعد تنها در صورتی ایجاد می‌شود که دولتی متعهد به رفاه عمومی، با مشارکت مردم، مدیریت جامعه را به عهده بگیرد. پس دیگر این دولت نمی‌توانست بی‌طرف بماند و صرفاً نظاره‌گر فعالیت مردم باشد. برای برقراری عدالت در جامعه باید تعریف دیگری از سیاست داده می‌شد.

این موضع جدید لیبرال‌ها در واقع بازگشتی به یک اندرز حکیمانه‌ی یک فیلسوف یونان باستان داشت. ارسطو در کتاب سیاست خود نوشته بود سیاست باید امکان پرورش استعدادها و فضیلت‌های انسانی را برای مردم فراهم آورد تا به مصالح عمومی و منافع مشترک بیندیشند و به سرنوشت کل جامعه توجه نشان دهند. این وظیفه‌ی تربیتی، وظیفه‌ی انسان‌ساز سیاست، اکنون مورد نیاز بود.

یکی از لیبرال‌هایی که ناچار به تغییر موضع شد جان مینارد کینز (۱۸۸۳-۱۹۴۶) اقتصاددان انگلیسی بود. او قویاً خواستار دخالت دولت در اقتصاد شد و با آثارش توجیه نظری دخالت را، که دولت‌ها در اروپا و آمریکا در سال‌های جنگ و بحران قرن بیستم عملاً چاره‌ای جز آن ندیده بودند، فراهم آورد. راهکاری که فرانکلین روزولت (۱۸۸۲-۱۹۴۵) رئیس‌جمهور آمریکا برای نجات اقتصاد بحران‌زده‌ی کشور در پیش گرفت مشهور به «برنامه‌ی سوسیال - لیبرال» شد و دولت‌هایی که پس از جنگ جهانی دوم در انگلستان بر سر کار آمدند صفت «رفاه» را یدک می‌کشیدند.

لیبرالیسم اصولی داشت که طرح آنها بدون بحث‌های اخلاقی ممکن نبود و کمابیش همه‌ی اندیشمندانی که از آنها نام بردیم در این بحث‌ها شرکت کرده بودند. آزادی به چه معنی و تا کجا؟ و برابری در چه زمینه‌هایی و تا چه حد؟ در نیمه‌ی دوم قرن بیستم که لیبرالیسم فردگرا رویکرد اجتماعی تری یافت و آحاد جامعه با حقوق خود آشنا تر شدند، بحث اخلاقی داغ‌تر شد و گرایش تازه‌ای در لیبرالیسم امروزی پدید آمد که جمع‌گرایی نام گرفت. لیبرالیسم، با شرمندگی از بی‌اعتنایی پیشین‌اش به جمع و جامعه، درصدد اصلاح اخلاقی خویش برآمد و خود را به آغوش اخلاق‌گراترین فیلسوف لیبرال، کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴) انداخت.

کانت گفته بود انسان به صرف این که صاحب عقل است حرمت دارد. در کتاب بنیاد مابعدالطبیعی اخلاق به سودگرایی بستم تاخسته و نوشته بود هدف اخلاق ایجاد بیشترین خوشنودی نیست، حفظ حرمت و کرامت انسان است. صرف این که کاری خیلی‌ها را خوشحال می‌کند دلیل نمی‌شود آن کار درست باشد. صرف این که اکثریت موافق یک قانون است آن قانون را عادلانه نمی‌کند. کانت آزادی را با نهایت سخت‌گیری تعریف کرده و مسئولیت بسیاری برای آن قائل شده بود.

نخستین فیلسوف سیاسی لیبرالی که در نیمه‌ی دوم قرن بیستم با همین گرایش اخلاقی و اجتماعی نامش را بر سر زبان‌ها انداخت جان رالز (۱۹۲۱-۲۰۰۲) بود. او پایان دوران تحصیلش را در دانشگاه آکسفورد گذراند و شاگرد آیزایا برلین (۱۹۰۹-۱۹۹۷) فیلسوف لیبرال دیگر بود. رالز قریب چهل سال در دانشگاه هاروارد تدریس کرد و کتاب دوران‌سازش نظریه‌ی عدالت را در این سال‌ها نوشت. او از عدالت اجتماعی بحث کرد و برای توضیح نظریاتش مفاهیمی را به خدمت گرفت که یا خودش ساخته بود - مثل «عدالت در مقام انصاف» و «حجاب چهل» - یا از پیشینیان به وام گرفته بود، مانند «خرد جمعی» که کانت آن را در برابر عقل فردی نهاده بود.

فیلسوف لیبرال دیگر در این دوران، رابرت نوزیک (۱۹۳۸-۲۰۰۲) کتاب *انارشی، دولت، و اتوپیا* را در رد نظریه‌ی عدالت رالز نوشت. او باز مانند لیبرال‌های قرون گذشته از دولت حداقلی دفاع کرد و مدعی شد دولتی که وظایفش از حدود حفظ امنیت و تضمین قراردادهای و مانند آن فراتر برود لاجرم متعرض حقوق مردم خواهد شد.

رونالد دورکین (۱۹۳۱-۲۰۱۳) و چارلز تیلر (۱۹۳۱-) و مایکل والزر (۱۹۳۵-) سه فیلسوف سیاسی دیگر در این سال‌های چرخش لیبرالیسم به سمت نگرش اجتماعی‌تر بوده‌اند و از این‌رو گاه سوسیال - لیبرال نام گرفته‌اند و گاهی به مکتب جمع‌گرایی منتسب شده‌اند؛ مکتبی که بر اهمیت نهادهای اجتماعی در تکامل و تعالی فرد تأکید دارد.



آنچه گذشت همه‌ی داستان لیبرالیسم نیست؛ فشرده‌ای است که در فهم اثر حاضر به خواننده کمک خواهد کرد. نویسنده‌ی این اثر، مایکل سندل (۱۹۵۳-) فیلسوف

سیاسی آمریکایی، قریب سی سال است که درسی تحت عنوان «عدالت» را در دانشگاه هاروارد تدریس کرده. او متن این درس را سال ۲۰۱۰ در کتابی به نام *عدالت: کار درست کدام است؟* منتشر کرد - که به فارسی نیز ترجمه شد. کتاب جدیدتر او *آنچه با پول نمی‌توان خرید: مرزهای اخلاقی بازار* (۲۰۱۲) که پیش از آن در ایران ترجمه و منتشر شده بود (به ترجمه‌ی همین مترجم، توسط نشر مرکز در سال ۱۳۹۳)، به زبان ساده‌تری برای عامه‌ی مردم نوشته شده و در مورد پیامدهای چیرگی پول و مادیات (و به تعبیر او بازار و روابط بازاری) بر زندگی بشر امروزی به ویژه در جوامع سرمایه‌داری معاصر هشدار می‌دهد. در کتاب *عدالت...*، سندل از مردم می‌خواهد که فعالانه‌تر در سیاست دخالت کنند و می‌کوشد که تفسیر زیبایی ارسطو از سیاست را جانشین تلقی زشت آن در اذهان مردم بر اساس مشاهدات روزمره‌ی ایشان کند.

کتابی که اکنون تحت عنوان *لیبرالیسم و محدودیت‌های عدالت* در دست خواننده‌ی فارسی‌زبان است در ۱۹۸۲ به رشته‌ی تحریر آمده. این‌جا سندل ضمن انتقاد از برخی آرای جان رالز و لیبرال‌های دیگر می‌گوید هویت فرد انسان در جمع‌هایی که عضو آنهاست و از نفعاتی که بر اثر عضویت در آنها پیدا می‌کند شکل می‌گیرد. ارادت اخلاقی سندل به کانت مشهود است و او ادعا می‌کند که هرگاه فیلسوفان لیبرال از جمله رالز خواسته‌اند اخلاق کانت را از وجه متفاوتی آن خالی کنند دچار تناقض شده‌اند. نیز لیبرالیسم فردگرا هنگامی که تلاش کرده است فرد را از پیله‌ی خود درآورد و به مشارکت اجتماعی وادارد، ناچار شده است قیدهایی به حقوق فردی او بزند تا تعادلی، ولو ناپایدار، بین آنها و تکالیف اجتماعی انسان برقرار کند. سندل فیلسوف لیبرالی است که خود می‌گوید می‌خواهم «لیبرالیسم کانت و لیبرالیسم مطرح در عمده‌ی فلسفه‌ی اخلاق و فلسفه‌ی سیاسی معاصر ... را به چالش بکشم». او می‌خواهد «محدودیت‌های عدالت و به طریق اولاً محدودیت‌های لیبرالیسم» را نشان بدهد. در یک کلمه، اثر حاضر نقد یک لیبرال بر لیبرالیسم است.

این اثر سندل متن دشواری دارد و بخش‌هایی از آن بی‌گمان خواننده‌ی ناآشنا را آزار خواهد داد، مگر مجهز به شناختی از اصطلاحات و مفهوم‌ها گام در پهنه‌ی آن بگذارد. غرض از نگارش این یادداشت بلند نیز در واقع تجهیز خواننده است و اگر اهل فلسفه آن را یا پاره‌هایی از آن را توضیح و اصحات یافتند بر مترجم خواهند

بخششود. اما اگر دو کتاب دیگری که پیش‌تر از سندل به فارسی ترجمه شده‌اند و زبان ساده‌تری دارند پیش از این کتاب او مطالعه شوند، فهم این اثر آسان‌تر خواهد شد — چه در واقع حرف هر سه یکی است. بعضی اصطلاحات را در زیر توضیح خواهم داد. فقط این یادآوری را ضروری می‌دانم که اصطلاحات در تکاملشان همیشه به یک معنی نمی‌مانند و در حوزه‌های مختلف شاخه می‌دانند و معانی تازه‌ای پیدا می‌کنند. توضیحات زیر صرفاً ناظر بر محدوده‌ی مورد بحث در اثر حاضر است.

آزادی (liberty) در متون فلسفی به معنی اختیار و در برابر جبر به کار می‌رود. پس متفاوت است با freedom.

ابژه (object) عین یا شیء مفعول یا متعلق شناخت، موجودی که مورد شناسایی سوژه قرار می‌گیرد.

اختیارگرایی (libertarianism) وجه تسمیه‌اش را در دوران روشنگری به دست آورد که در برابر جبرگرایی (determinism) قرار گرفت. در نیمه‌ی دوم قرن بیستم برخی از لیبرال‌ها خود را اختیارگرا نامیدند تا حساب خود را از حساب برخی دیگر که گرایش‌های اجتماعی و سوسیالیستی پیدا کرده بودند و اختیارات فرد را محدود می‌کردند جدا کنند. اینان حد و حصری برای ثروت و قدرت افراد نمی‌شناسند و در آمریکا محافظه‌کار در امور اقتصادی و آزادی‌خواه در امور شخصی دانسته می‌شوند. جنبش نماینده‌ی طرز فکر آنها «تی پارتی» است.

اخلاق، مرتبه‌ی اول (first-order ethic) درباره‌ی بایدها و نبایدها یا درستی و نادرستی است. آیا نباید به دشمن پشیمان رحم کرد؟ آیا دستکاری ژن‌های جانداران درست است؟ برای اخلاق مرتبه‌ی دوم بنگرید به فرااخلاق.

ازهم‌گسیختگی (dislocation) در جامعه، اصطلاحی است به معنی اختلاف طبقاتی شدیدی که قشرهای جامعه را از هم بیگانه می‌کند و وحدت اجتماعی را از میان می‌برد و مردم را نسبت به سرنوشت کشور بی‌اعتنا می‌کند.

استحقاق (desert) در برابر جواز. در بحث مالکیت، رالز می‌گوید انسان ذاتاً استحقاقی ندارد و استحقاق را از عوامل پیرامونی و زندگی اجتماعی‌اش می‌گیرد. از این رو رالز بین استحقاق داشتن چیزی و اجازه‌ی داشتن چیزی تفاوت قائل می‌شود.

استعلایی (transcendental) در کانت، ناظر به حوزه‌ای از شناخت که شرایط پیشینی تجربه و سایر اقسام شناخت در آن قرار می‌گیرد. اصطلاحی شبیه به این ولی متفاوت، در کانت اصطلاح «متعالی» است؛ فاهمه و تعقل انسان ممکن است ایده‌ای متعالی (transcendent) را فراهم کند که کاملاً از وادی تجربه‌های ممکن انسان فراتر می‌رود، مثل مفهوم‌های کلی حق و خیر، بدون بار اخلاقی.

اصل تفاوت (difference principle) در نظریه‌ی رالز به معنی مجاز شمردن نابرابری‌ها تنها در صورتی است که محروم‌ترین آحاد جامعه از آنها سود ببرند. از این حیث مخالف سودگرایی است که همه‌ی مردم را اعم از فقیر و غنی به یک چشم می‌بیند.

اصل موضوعه (postulate) اصلی که بدیهی و بی‌نیاز از اثبات فرض می‌شود تا استدلال بر اساس آن انجام بگیرد، مثل این اصل هندسه که کوتاه‌ترین فاصله بین دو نقطه یک خط مستقیم است.

امر مشروط (hypothetical imperative) در برابر امر مطلق، در اخلاق وظیفه‌گرای کانت. او می‌گوید «اگر عمل صرفاً به عنوان وسیله برای چیز دیگری خوب باشد، امر مشروط است. اگر ذاتاً خوب باشد ... امر مطلق است.» اگر فرمان عقل این گونه بیان شود که «بدی نکن» امر مطلق است؛ اما چون گفته شود «اگر نمی‌خواهی بد بینی، بدی نکن» این امر مشروط است.

امر مطلق (categorical imperative) در برابر امر مشروط. فرمان بی‌چون‌وچرای عقل که تکالیف انسان را تعیین می‌کند. مثل این که آنچه بر خود نمی‌پسندی بر دیگران همپسند. یا چنان رفتار کن که آرزو کنی همه آن گونه رفتار کنند. مصداق‌های مختصرش از این قبیل است که خیانت نکن، دزدی نکن، دروغ نگو، نیکی کن، یا ستم نکن.

بود یا ناپدیدار (noumenon) قلمرو ذات معقول یا شئیء فی‌نفسه، سپهر بودین، ساحت ناپیدا که به تجربه در نمی‌آید و درک حسی نمی‌شود؛ در برابر ساحت «نمود». جوهر در مقابل عَرَض.

تعادل تأملی یا انمکاسی (reflective equilibrium) تعادلی که انسان با تأمل، بر اساس حسی از عدالت که رالز می‌گوید انسان در ذاتش دارد، میان باور خود و اصل اخلاقی برقرار می‌کند. از اجزای نظریه‌ی رالز در مورد وضعیت اولیه است. شخصی

از روی نیازمندی می‌خواهد دست به دزدی بزند در حالی که حس‌اش به او می‌گوید دزدی عملی غیراخلاقی است؛ با تأمل در ذهن خود به این نتیجه‌ی تعادلی می‌رسد که عمل غیراخلاقی اگر از روی ناچاری باشد دیگر غیراخلاقی نیست.

توجیه (justification) نه به معنی رایج در فارسی امروز (: سعی در موجه جلوه دادن کار یا حرف نابجا — فرهنگ معین) بلکه به معنی اثبات صحت و حقانیت و مراعات عدالت و انصاف است، چنان‌که در انگلیسی نیز واژه‌ی justify از بن just است.

جمع‌گرایی (communitarianism) فلسفه‌ای است که بر رابطه‌ی فرد با جمع تأکید دارد. اگرچه جمع ممکن است حتی یک خانواده باشد، منظور از آن معمولاً اجتماع بزرگی از مردم با منافع مشترک است. جمع‌گرایان را گاهی سوسیالیست و دارای علایق کمونیستی شمرده‌اند.

جواز (entitlement) در بحث مالکیت، به معنی اجازه‌ی داشتن چیزی. کسی که برنده‌ی چیزی می‌شود جوازش را به دست می‌آورد ولی — رالز می‌گوید — این به معنی استحقاق او نیست. جواز شامل هر چیزی می‌شود که انسان در بیرون ذاتش دارد، از جمله صفات و اموال و استعدادها.

حجاب جهل (veil of ignorance) پرده‌ی فرضی بی‌خبری مطلق در وضعیت اولیه. طرف‌های انتخاب‌کننده‌ی اصول عدالت، در نظریه‌ی عدالت رالز، در بی‌اطلاعی کامل از تمایلات فردی و شرایط اجتماعی به سر می‌برند تا انتخاب اصول با رعایت کامل انصاف انجام بگیرد.

حق بیرونی (external right) حقی که انسان از بیرون خود به دست می‌آورد، به معنی حقوقی که قانون برای او در نظر می‌گیرد.

حق درونی (internal right) حق ذاتی یا طبیعی انسان، حق آزادی (از اراده‌ی غیر) که کانت برای انسان بماهو انسان قائل می‌شود.

خودکامانه (arbitrary) بر اساس تمایل و تشخیص، نه بر مبنای اصل و قاعده‌ای. کار خودکامانه ممکن است به اختیار باشد یا به اجبار. پس خودکامگی با خودمختاری (در تعبیر کانت) یکی نیست و لزوماً به معنی آزادی و آزادی انتخاب نیست. اتفاقات و احتمال‌ها خودکامانه‌اند و خبر از خودکامگی بخت می‌دهند.

دگرمختاری (heteronomy) اطاعت از اختیاری خارجی. موقعی که من

دگر مختارانه عمل می‌کنم، از جبری پیروی می‌کنم که از بیرون به من تحمیل شده. در برابر خودمختاری (autonomy).

دو اصل عدالت (two principles of justice) آزادی و برابری.

رویه‌گرایی (proceduralism) اعتقاد به اهمیت استفاده از رویه‌های مورد توافق. کانت مانند روسو معتقد است آنچه به قوانین اعتبار می‌بخشد شیوه‌ی رسیدن به آنهاست. در شناخت، از نظر کانت، مهم‌تر این است که ما دریابیم چگونه می‌دانیم تا این که چه می‌دانیم.

زندگی خوب (good life) زندگی خیرمندانه. چون خیر در آن شرط است در حوزه‌ی اخلاق قرار می‌گیرد. ارسطو می‌گوید هدف سیاست باید تأمین این زندگی برای مردم باشد و همه‌ی نهادهای اجتماعی باید وسایلی برای نیل به این هدف یا غایت باشند.

ساخت‌گرایی (constructivism) در کانت از دید رالز، عبارت است از این نظریه که امور مطلق اخلاقی برآیند ساخته‌های اذهان معقول در تنگناهای اخلاقی گوناگون‌اند، که سرانجام منتزع می‌شوند و حکم وظیفه‌ی اخلاقی را پیدا می‌کنند. در اخلاق کانت و رالز، قانون اخلاقی ساخته می‌شود، کشف نمی‌شود.

سلطنت غایات (kingdom of ends) به معنی حاکمیت هدف‌ها و منظور از هدف «انسان» است که کانت می‌گوید هرگز نباید وسیله برای رسیدن به هدف شود بلکه خود باید هدف باشد.

سودگرایی (utilitarianism) عقیده به اصالت سود است. پرنفوذترین نمایندگانش جرمی بنتم و جان استوارت میل بودند. بنتم کاری را درست می‌داند که بیشترین سود از آن عاید شود و اعتقاد داشت که عالی‌ترین اصل اخلاق ایجاد بیشترین خوشنودی برای بیشترین کسان است. سودگرایان را امروزه به دو دسته تقسیم می‌کنند: سودگرایان قانون‌گرا (rule utilitarians) فعل را در صورتی درست می‌دانند که از قانون درستی پیرو کند؛ و سودگرایان عمل‌گرا (act utilitarians) فعل را تنها با نتیجه‌ی خودش می‌سنجند. سودگرایی چشم بر تفاوت اشخاص با یکدیگر می‌بندد. سوژه (subject) ذهن یا فاعل شناسایی موجود آگاه یگانه‌ای فرض می‌شود که از طریق شناخت با موجود دیگری، اُبژه، رابطه برقرار می‌کند.

سیرت (character) منش و خلق و خو. کمابیش مترادف شخصیت است.

شخصی، نظریه (theory of the person) درباره‌ی ماهیت شخص انسان است. آن چیست که انسان را انسان می‌کند، مثلاً خردورزی و خودمختاری (به معنی استقلال از اراده‌ی خارجی).

شخصیت (personality) مجموعه‌ی خصوصیات روحی و اخلاقی که شخص را از اشخاص دیگر متمایز می‌کند. دقت کنید به تفاوت personality با personhood. نوزاد انسان دومی را دارد ولی هنوز اولی را ندارد.

شسور (deliberation) بحث و مشورت برای رسیدن به تصمیم جمعی، همچون دردموکراسی مشورتی یا شورایی.

عاملیت (agency) استعداد عمل در جهان خارج. به ویژه در اخلاق، مسئولیت‌پذیری و قابلیت انتخاب و قضاوت در مورد درستی یا نادرستی.

عدالت در مقام انصاف (justice as fairness) عدالتی که جان رالز «انصاف» را بدان افزود تا از عدالت «بی‌انصاف» اختیارگرایان که تنها بر آزادی و برابری (حقوقی) تأکید دارد ولی حد و مرزی برای مالکیت و ثروت قائل نمی‌شود متمایز کند. رالز می‌گوید آزادی و برابری در جامعه‌ی منصف پیدا می‌کنند و جامعه‌ی منصف جامعه‌ای است که فرصت‌های برابر برای همگان به ویژه در آموزش و پرورش فراهم آورد. انصاف در لیبرالیسم به حق مالکیت خصوصی احترام می‌گذارد ولی اجازه‌ی مالکیت نامحدود را نمی‌دهد.

عدالت توزیعی (distributive justice) به عدالت در توزیع کالاها و خدمات اطلاق می‌شود.

عدالت رویه‌ای (procedural justice) ناظر بر روندهای رفع اختلاف و تخصیص منابع است.

عدالت کیفری (retributive justice) عدالت در مجازات‌ها.

غایت‌گرایی (teleology) اعتقاد به هدفمندی جهان و توضیح پدیده‌ها برحسب هدفی که دنبال و برآورده می‌کنند.

فرااخلاق (meta-ethic) یا اخلاق مرتبه‌ی دوم درباره‌ی نفس اخلاق است. آیا داوری‌های اخلاقی ذهنی‌اند یا پشتوانه‌ی عینی هم دارند؟ آیا اصولاً حقیقت اخلاقی وجود دارد؟

قراردادگرایی (contractarianism) نظریه‌ای است که می‌گوید افراد جامعه صریحاً

یا تلویحاً رضایت می‌دهند که مقداری از آزادی‌های خود را تسلیم زمامدار جامعه کنند تا از بقیه‌ی حقوق آنها پاسداری کند.

محمول (attribute) در برابر موضوع، مثل صفت به موصوف است. در جمله‌ی «انسان فانی است» انسان موضوع و فانی محمول است.

مشترک‌المنافع (commonwealth) نامی بود که هابز و لاک و دیگران در قرن هفدهم به معنی دولت امروزی، دستگاهی که با رضایت مردم بر آنها حکومت می‌کند، به کار می‌بردند.

مقتضیات عدالت (circumstances of justice) شرایط لازم و کافی برای وجود عدالت. هروم به دو دسته‌ی عینی و ذهنی تقسیمشان می‌کند. مثلاً در وفور نعمت نیازی به عدالت نیست (شرط عینی) و بین اینارگران عدالت زائد است (شرط ذهنی).

موضوع (subject) در برابر محمول، مثل موصوف به صفت است. نتیجه‌گرایی (consequentialism) سنجش درستی و نادرستی افعال برحسب نتایجشان. نوعی از آن سودگرایی است. نمود یا پدیدار (phenomenon) هر واقعیت خارجی که تجربه می‌شود و حس را متأثر می‌کند؛ سپهر نمودین.

وضع‌ی (situated) وابسته به وضعش، نه قائم به ذاتش. وضعیت اولیه (original position) وضعیتی فرضی در نظریه‌ی عدالت رالز که طرف‌های تصمیم‌گیرنده برای انتخاب اصول عدالت در آن قرار می‌گیرند. نیز بنگرید به حجاب جهل.

وظیفه‌گرایی (deontology) اندیشه‌ای مبتنی بر این نظر کانت است که عمل اخلاقی در واقع عمل به وظیفه‌ی انسانی است و آنچه کار درست را از نادرست جدا می‌کند نه نتیجه‌اش بلکه انگیزه‌ی عامل آن است. بستم، برعکس، وظیفه را مطلق نمی‌داند و مشروط به تجربه و اوضاع اجتماعی می‌کند.